

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام

سال سیزدهم، شماره چهارم

زمستان ۱۳۹۱، شماره مسلسل ۵۲

معرفت تاریخی و عینیت تاریخ از نگاه مقریزی

تاریخ دریافت: ۹۱/۱۱/۳ تاریخ تأیید: ۹۲/۳/۱

دکتر زهرا روح‌الهی امیری*

دکتر صادق آینه‌وند**

پرسش از امکان معرفت تاریخی و عینیت تاریخ یکی از دغدغه‌های مهم فیلسوفان انتقادی تاریخ در گذشته و امروز بوده است. این پرسش که ارتباط مستقیم با مقوله علمیت تاریخ دارد خواستار آن است که تاریخ باید فارغ از هرگونه نگاه شخصی و ارزشی عرضه گردد و در این صورت است که می‌تواند در جایگاه علمی قرار گیرد. بنابراین اهمیت این موضوع با بررسی آثار تاریخی مورخان مسلمان به جهت واکاوی مفهوم عینیت تاریخ و امکان معرفت تاریخی مورد اهتمام نویسنده قرار گرفت. مفاهیمی چون امکان معرفت تاریخی و عینیت تاریخ و مباحثی چون دخالت ارزش‌ها و گزینش در تاریخ، چارچوب این تحقیق را تشکیل می‌دهند. نویسنده در این مقاله بر آن است تا به بررسی دیدگاه تقی‌الدین مقریزی (م. ۸۴۵) در قالب مفاهیم گفته شده بپردازد. در پژوهش انجام شده مشخص گردید مقریزی حصول شناخت تاریخی را امکان‌پذیر می‌داند و

* دانش آموخته دکتری تاریخ اسلام دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران.

** استاد دانشگاه تربیت مدرس.

راه وصول آن را محدود به ابزارهای مادی و حسی نمی‌داند. از طرف دیگر از داده‌های مقریزی چنین بر می‌آید که عینیت فارغ از ارزش گذاری محال است اما نه به بهای تأثیر ارزش‌ها برای تحریف یا همسو سازی تاریخ با پیش فرض‌های مقبول مورخ.

واژه‌های کلیدی: تاریخ‌نگاری، مقریزی، معرفت تاریخی، عینیت تاریخ، ارزش‌ها در تاریخ، گزینش در تاریخ.

مقدمه

در هر پژوهش تاریخی، نوع نگاه و رویکرد مورخ به جهان و درک او از هستی به معرفت‌شناسی منجر می‌شود. در این نگاه آن چه دنبال می‌شود آن است که تاریخ چه دیدگاهی را به مورخ برای شناخت جهان، انسان، هستی و آفرینش داده است. در این جا تاریخ به عنوان منبعی معرفتی برای شناخت جایگاه انسان در جهان معرفی می‌گردد. معرفت‌شناسی را می‌توان در ابعاد دیگری هم دنبال کرد مانند این که در علم تاریخ داده‌ها می‌توانند به مورخ در رسیدن به واقعیت و حقیقت تاریخ کمک نمایند. به عبارت بهتر این پرسش در تاریخ مطرح می‌شود که آیا معرفت تاریخی امکان‌پذیر است؟ این معرفت می‌تواند تاریخ را به عنوان منبعی معرفتی معرفی نماید؛ چرا که اگر تاریخ بتواند زمینه‌ساز شناخت و آگاهی به وقایع را فراهم آورد، یقین و ایمان را بر شناخت جهان و جایگاه انسان در فرایند حوادث عالم نیز فراهم خواهد کرد.

امکان معرفت تاریخی

سه گرایش عمده درباره امکان معرفت تاریخی وجود دارد. گرایش نخست، تفکر سنتی است که معرفت تاریخی را معرفتی آئینه وار و تطابقی می‌داند و هدف خود را رسیدن به واقعیت تاریخی اعلام می‌کند. مورخ در این دیدگاه، حکم آئینه‌ای را دارد که در صدد است آن چه را رخ می‌دهد به طور دقیق به ما منعکس کند. عینیت در این دیدگاه، امری ممکن

و دست یافتنی است.^۱

گرایش دوم، مدرنیسم است که در آن، واقعیت تاریخی حکم آینه‌ای غبارآلود را دارد که رسیدن به آن سخت اما با روش‌های خاص علم تاریخ امکان‌پذیر است.^۲

گرایش سوم، تفکر پست مدرن است که معرفت تاریخی را امری ممتنع می‌داند و اعلام می‌کند که ما نمی‌توانیم به واقعیت تاریخی دست یابیم. در این دیدگاه، مورخ در فضایی از علایق و ارزش‌های خود، تاریخ را می‌سازد. در این دیدگاه، انسان‌ها هیچ دیدگاه مشترکی با هم ندارند و انسان گذشته و حال متفاوت است. شناخت در این دیدگاه، محال است؛ چرا که تفاوت شرایط زمانی و مکانی متفاوت انسان‌ها، این امر را به وجود می‌آورد.^۳

با توجه به این امر، مهم‌ترین مسئله در تاریخ این است که آیا معرفت تاریخی دست یافتنی است؟ در این مقاله با توجه به چارچوب بیان شده به دنبال پاسخ‌گویی به این پرسش‌ها برآمدم که آیا از دیدگاه مقریزی معرفت در تاریخ امکان‌پذیر است؟ آیا مورخ می‌تواند به شناخت واقعی در تاریخ دست یابد؟ و چه عواملی عینیت در تاریخ را تهدید می‌کند؟

تاریخ منبعی معرفتی

دیدگاه مقریزی درباره این که تاریخ منبعی معرفتی است با عبارتهایی مشخص می‌شود که در ابتدای *المواعظ* آمده است. او در مقدمه این کتاب، بعد از آن که بر حصول به حقیقت در تاریخ تأکید می‌کند به سبب اهمیتی که شناخت تاریخی دارد از خداوند برای رسیدن به راه درست، افعال و اقوال صحیح، طلب هدایت می‌کند. سپس مقریزی، تاریخ را منبعی از معرفت قلمداد می‌کند که او در پی آن است که جرعه‌هایی از این منبع عظیم معرفتی بچشد.^۴

نشانه دیگر اعتقاد مقریزی بر معرفت بخشی تاریخ این است که او دیدن و شنیدن اخبار متعددی را که از طریق پیشینیان رسیده است برای کسب معرفت ضروری می‌داند.^۵ عبارتی که او بلافاصله بیان می‌کند، نشان می‌دهد که منظور وی از معرفت در این جمله،

فقط شناخت تحولات جزئی تاریخ نبوده است. او تأکید می‌نماید که انسان از علوم و صنایع شهرها، اقوام، امتهای عرب و عجم و اختلاف آراء، عقاید و اخبار آنها آگاهی می‌یابد و از این طریق، معرفت کسب می‌کند.^۶

او در مقدمه *المواعظ و الاعتبار* بر این نکته تأکید دارد که مهم‌ترین فایده و ثمره تاریخ، آن خواهد بود که انسان به جایگاه جهان پی برد و بداند که جهان فانی است. او ثمره دیگر این علم را تهذیب یافتن انسان می‌داند.^۷

مقریزی آگاهی از اخبار را در زندگی خود تا بدان درجه مهم می‌داند که آن را به عنوان یک اصل در جلوگیری از خطا قلمداد می‌کند. بنابراین در مقدمه‌اش بر *اغاثة الامة*، شناخت احوال جهان و رویدادهای گذشته را عامل فهم علت رویدادها و چرایی بروز حوادث می‌داند.^۸

با توجه به این اهمیت تاریخ، مقریزی تاریخ را از اموری می‌داند که انسان‌ها در امور دنیا و امور مربوط به آخرت از آن بی‌نیاز نیستند.^۹ این بدین معنا است که مواد تاریخی می‌تواند یقین‌آور باشد تا جایی که نه تنها به ایجاد معرفت می‌انجامد، بلکه فرد می‌تواند بر اساس داده‌های تاریخ راه نجات را در دنیا و آخرت بیابد.

او تأثیر شناخت و معرفت در تاریخ پیامبر⁶ و آگاهی از زندگانی ایشان را در تدریس فقه و قضاوت‌هایش در مصدر قضا تعیین کننده و هدایت‌گر عنوان می‌کند و اذعان می‌نماید که این آگاهی سبب تصدیق ایمان او نسبت به پیامبر⁶ شده است و این امر ممکن نبود مگر با معرفت و شناخت او (پیامبر⁶). بدین جهت کتاب *امتاع الاسماع* را

که در این موضوع نوشته است بابتی از امهات علم می‌نامد.^{۱۰}

مطالب بیان شده، نگاه مقریزی را به تاریخ به عنوان یک علم معرفت‌زا نشان می‌دهد تا آن جا که می‌تواند به عنوان ابزاری در جهت بازیابی راه صواب و بازشناسی راه خطا به انسان کمک کند. معرفت تاریخی تا آن جا اهمیت می‌یابد که اگر شخص بخواهد در ایمان خود یقین حاصل کند باید به تاریخ پیامبر⁶ مراجعه نماید. نتیجه آن که علم تاریخ می‌تواند

به عنوان منبعی معرفت بخش معرفی شود که درک انسان را به جهان و هستی، تحت تأثیر قرار می‌دهد.

امکان معرفت تاریخی از منظر مقریزی

مقریزی در ابتدای *المواعظ* بر امکان شناخت در تاریخ تأکید می‌کند.^{۱۱} از طرف دیگر، اگر تاریخ بتواند به عنوان منبع معرفتی محسوب گردد باید بر اساس داده‌های صحیح و قابل اعتمادی بنا شود و بتواند شناخته شود. بنابراین اعتبار بر این که تاریخ می‌تواند از طریق گفته‌های پیشینیان و اخبار آنان، اسباب معرفت بخشی انسان را فراهم کند،^{۱۲} می‌تواند به عنوان دلیلی بر امکان حصول شناخت تاریخ به عنوان منبعی از معرفت تاریخی مطرح گردد.

با فرض بالا، مقریزی بر وجود یک حقیقت بیرونی انکارناپذیر که می‌تواند شناسایی شود معتقد است. عبارت‌هایی چون اعلم^{۱۳} حاکی از این حقیقت است که مقریزی در پی القاء داده‌ای است که از نظر او می‌تواند یک حقیقت تاریخی باشد. حقیقتی که او فرض بر درستی آن و شناسایی آن دارد. او گاه برای اثبات نظر خود، روایت را به اهل معرفت ارجاع می‌دهد^{۱۴} و با این روش بر درستی روایت خود مهر تأیید می‌زند.

علی‌رغم این گفته‌ها که دلالت بر درستی بسیاری از داده‌ها و قابل اعتماد دانستن تاریخ است، گاه مورخ با دوره‌ای روبه‌رو می‌شود که فاقد هرگونه مدرک، شاهد و راوی است و به جهت بعد زمانی، بشر عاجز از دیدن آن بوده است. این یکی از مشکلات عمده‌ای است که منکران علمیت تاریخ اعلام می‌کنند و یکی از پرسش‌هایی است که همواره مخالفان علمیت تاریخ مطرح می‌نمایند. آنها بر این ادعا هستند که آن چه امروز وجود دارد و مرتبط با زمان حال است به دلیل پیچیدگی‌های دنیای امروز قابل شناخت نیست، چه رسد به وقایعی که متعلق به گذشته است. مقریزی با اذعان به این اشکال، راه‌حل برطرف کردن آن را به صورت خاص ارائه می‌دهد.

اولین راه‌حل او درباره تاریخ اقوام گذشته و یا پیدایش بشر که روایت‌های تاریخی و یا

شاهد و راوی ندارند این است که او فقط شهادت خدا در کتاب آسمانی را حجت می‌داند. دومین راه حل برای این نوع گزارش‌ها، رجوع به تاریخ شفاهی آن ملت است. او بیان می‌کند که برخی روایت‌ها و حوادث در زمان خود، قابل ضبط نیستند اما این وقایع می‌توانند به گونه‌ای شایع شوند که کسی نتواند منکر آنها شود؛ چون گوش‌ها از آنها پر شده است و مورد تأیید همگان قرار گرفته است.

سومین راه دست‌یابی به حقیقت در تاریخ، رجوع به اخباری است که انکار نشده‌اند. او نسخ نشدن قول‌هایی را که درباره یک واقعه وجود دارد دلیلی بر درستی و صدق آن روایت می‌داند. او راه حل سوم را رجوع به راویان مشهور و مورد اعتماد می‌داند و مورد اعتماد بودن ناقلان یک روایت را منشأ معرفت نسبت به آن دوران معرفی می‌کند.^{۱۵} با این وجود، این پرسش مطرح است که آیا همه داده‌های تاریخی مورد اعتماد هستند؟ چگونه مورخ قادر خواهد بود از سیل عظیم داده‌های در دسترس، حقیقت را استخراج نماید؟ مقریزی با وقوف بر این مطلب، درباره نادرستی یک روایت با شیوه‌های پژوهشی خود قضاوت می‌کند و نادرستی آن را برای خواننده به تصویر می‌کشد. ارجاع روایت‌ها به عقل و محصور نکردن داده‌های تاریخی، فقط به مشاهده و تجربه، یا ارجاع روایت‌ها به صاحبان آن علم و یا استفاده از شهرت راوی و روایت از شیوه‌های متعدد او در انتخاب گفته‌ها و داده‌های درست است. البته این امر مهمی است که بیشتر مورخان بدان توجه نموده‌اند و پرداختن به آن در حیطه موضوع این مقاله نیست.

بنابراین صرف‌نظر از روش مقریزی در ارائه روایت‌ها، دیدگاه وی بر وجود یک واقعیت بیرونی حکایت دارد که با استفاده از ابزار و روش خاص می‌تواند به حقیقت آن دست یابد. با توجه به این گفته‌ها، رویکرد مقریزی در باب حصول معرفت تاریخی ایجابی است. او نه تنها به دست آوردن معرفت در تاریخ را امکان‌پذیر می‌داند، بلکه کسب چنین معرفتی را واجب فرض می‌کند؛ چرا که سبب تقویت ایمان فرد نسبت به پیامبر⁶ و تقویت باورهای دینی می‌شود و به فرد در شناخت راه درست و صواب از امور خطا یاری می‌رساند. این همان تلقی او از تاریخ به عنوان منبع معرفتی است. مقریزی با توجه به این که فرد با این

شناخت می‌تواند به چرایی علل وقایع و وقوع حوادث زمان خویش پی ببرد به این کار بعد عقلانی می‌دهد.

ابزارهای کسب معرفت از نگاه مقریزی

در معرفت‌شناسی، این مبحث که شناخت و معرفت از چه طریقی حاصل می‌شود؟ بحثی مهم تلقی می‌گردد. انتخاب هر ابزاری جهت رسیدن به معرفت به رویکرد معرفتی فرد مرتبط است. ابزارهای متعددی برای رسیدن انسان به شناخت وجود دارد. از جمله این ابزارها حسی، عقلی، شهودی و وحیانی است.

ابزار عقل

ابزار عقلانی از عام‌ترین ابزارهای شناخت است. بنابر نظر برخی از فلاسفه، این ابزار در میان عموم مردم شایع است و دیگر روش‌ها هم به وجود آن نیازمندند.^{۱۶} مقریزی با این ادعا که اعطای فهم و فطانت از جانب خداوند، ابزاری برای شناخت اخبار گذشتگان است به وضوح به دخالت عقل و فهم به عنوان عاملی تأثیرگذار در فهم تاریخ تصریح می‌کند و از راه تدبر و تأمل در اخبار، قدرت شناخت و معرفت در تاریخ را می‌یابد.^{۱۷}

در نتیجه مقریزی از عقل به عنوان یکی از ابزارهای رسیدن به شناخت بهره می‌برد. مقریزی حتی در اعتبار بخشیدن به یک روایت تاریخی، دخالت عقل را جایز می‌داند. او در باب روایت‌هایی که حاکی از به پادشاهی رسیدن عیقام بعد از عنقام در مصر است، این روایت را به گونه‌ای می‌داند که عقل آن را تصدیق نمی‌کند.^{۱۸}

مقریزی حتی با صراحت بیشتری به دخالت عقل در تاریخ حکم می‌کند. او در مقدمه عقلی که بر کتاب *اغاثة الامة* آورده است تأکید می‌کند که مشاهده و تجربه می‌تواند به انسان در درک درست وقایع کمک نماید اما به خطرات تجربه شخصی و مشاهده‌های عینی نیز توجه می‌کند. او محدودیت‌های جسمانی و تأثیرپذیری انسان از تألمات روحی وارد شده از محیط را از عوامل مؤثر در چگونگی درک انسان بیان می‌کند و باور دارد که

انسان به گونه‌ای است که حادثه‌ای بزرگ را که در گذشته اتفاق افتاده به راحتی می‌شنود و آن را جالب و خواندنی می‌یابد، در حالی که حادثه‌ای کوچک که خود شاهد آن بوده و آن را با گوشت و پوست خود لمس نموده است با آب و تاب فراوان تعریف می‌کند. بنابراین در انتهای مقدمه عقلیه خود با اشاره به آیه ۲۶۹ سوره بقره و آیه ۴ سوره احزاب تأکید می‌کند که خداوند به هر که بخواهد حکمت عطا می‌نماید و به هر کس که حکمت عطا کند خیر فراوان داده شده است و جز خردمندان کسی پند نمی‌گیرد.^{۱۹} به این ترتیب او مشاهده را از لوازم اولیه شناخت می‌داند اما اعتبار این نوع شناخت را به دخالت عقل و حکمت مربوط می‌کند.

از آن جا که پند گرفتن از احوال مردمان گذشته در صورتی مفید خواهد بود که انسان بتواند از آن در زندگی خویش بهره برد. او انسان امروز را با انسان گذشته در بسیاری از لایه‌ها مشترک می‌بیند؛ چرا که او را قادر به درک تحولات مرتبط با انسان در گذشته می‌داند به این شرط که از تکیه صرف بر منقولات جزئی پرهیز نماید و با عقل و حکمت به تحلیل اوضاع و احوال گذشته بپردازد. بر این اساس، انسان امروز با درک حوادث نامالایم گذشته می‌تواند به مدیریت خود و تحولات زندگی اقدام کند. از طرف دیگر، انسان فقط از راه تجربه و مشاهده صرف، قادر به دریافت پیام‌های تاریخ نخواهد بود، بلکه نقش خداوند در هدایت او و اعطای درایت و عقل برای دریافت این پیام‌ها از نکات بسیار مهم مبانی معرفتی مقریزی در تاریخ است.

یکی از فراگیرترین و ابتدایی‌ترین ابزارهای معرفت قوای حسی، چشایی، بینایی، شنوایی، بویایی و بساوایی است. این ابزار نقشی حساس و مؤثر در شکل‌گیری معرفت‌های بشری دارند. به گونه‌ای که فقدان هر کدام از این‌ها به همان میزان، فرد را از علوم تصدیقی، تصویری، نظری و بدیهی مربوط به آن حس محروم می‌کند. البته برخی معتقدند وجود ابزار حسی شرط لازم برای شناخت است اما شرط کافی نیست.^{۲۰}

ابزار حس و مشاهده

مقریزی علاوه بر عقل به عنوان یکی از عوامل تأثیرگذار بر شناخت، به مشاهده و تجربه به عنوان یکی از منابع مهم معرفتی اعتماد داشته است. بنابراین در مقدمه‌اش بر *المواعظ* در بحث رئوس ثمانیه، مشاهده را یکی از راه‌های کسب خبر می‌داند.^{۲۱}

اعتبار مقریزی برای معرفت‌های عینی و حسی در گفته‌های متعدد و مختلفش در کتاب‌ها، قابل ردیابی است. به عنوان مثال او در بیان بالا آمدن آب نیل در موعد غیر مقرر بیان می‌کند که مردم به جهت آن که مبدأ آب نیل و سرچشمه آن دور از محل مسکونی آنها است و از مشاهده آن محروم هستند به خطا و اشتباه در این امر افتادند. او عامل اصلی خطا و اشتباه را عدم مشاهده منبع و مبدأ آب می‌داند.^{۲۲} او پس از قیل و قال‌های متعدد درباره نقصان و زیادی آب نیل، با این عبارت بر درستی یکی از آرا تأکید می‌کند که آن را مطابق با تجربه شخصی‌اش یافته است.^{۲۳}

علاوه بر این، مقریزی بر اساس مشاهدات شخصی خویش، شکوه و عظمت مصر را به خواننده منتقل می‌کند. او در *المواعظ*، بخش مهمی از تاریخ گشته مصر را با دیدن ابنیه، مساجد، پل‌ها، حمام‌ها، معابد و کنیسه‌ها به نسل امروز منتقل می‌نماید.^{۲۴} علاوه بر آن، مقریزی تمامی اتفاق‌های تلخ دوران قحطی مصر را که در *اغاثة الامة* گزارش می‌کند بر اساس مشاهده‌ها و تجربه شخصی خود بیان می‌کند. به این ترتیب او توانسته است بسیاری از واقعیت‌ها را که کمتر مورد توجه مورخان بوده است منتقل نماید.^{۲۵} با این وجود، حصول معرفت تاریخی با مسئله دیگری پیوند خورده است و آن این که آیا رسیدن به معرفت تاریخی می‌تواند عینی باشد؟؛ یعنی می‌توان تاریخی بدون دخالت ارزش‌ها ارائه داد؟

عینیت در تاریخ

عینی واژه‌ای است که به دلیل کاربرد غیر دقیق آن، اغلب منشأ خطا و آشفتگی می‌گردد. دو برداشت یا معنا از عینیت باید از هم تفکیک شوند. نخست چیزی شبیه

«مطابقت با واقع یا واقعیت» که مفهوم متضاد آن ذهنی است. دوم «قابل تصدیق و اثبات‌پذیر» که متضاد آن تحکمی است.^{۲۶} می‌توان مراد از عینیت را حالت شناختی فاقد تمایلات، هیجان‌ها و قضاوت‌های ارزشی دانست.^{۲۷} از نگاه عین‌گرایان آرمان عینیت، شناختن یا بیان چپستی جهان به صورتی مستقل و جدا از ذهنیت فرد است.^{۲۸} بر این اساس، نتایج تحقیق باید با توجه به موضوع و بدون دخالت‌گرایی‌ها باشد. در حالی که برخلاف نظر این دسته منتقدان، آنها معتقدند که این امر ممکن نیست؛ چرا که داوری‌ها از ماهیت ذهن فاعل شناسا ناشی می‌شود و درستی و نادرستی این گزاره‌ها، مستقل از تفکر و احساس مورخ نیست.^{۲۹}

در اوج‌گیری رشد علمی دانشمندان علوم تجربی و عصر تحولات سریع جوامع، علوم طبیعی به عنوان الگویی برای دیگر علوم مطرح شد و روش علوم تجربی به عنوان تنها روش علمی معرفی شد. بنابراین گمان بر این بود که عینیت از ویژگی‌هایی است که باید در هر دانشی که مدعی مقام و موقعیت علمی است وجود داشته باشد. تلقی آنان از عینیت این بود که وقتی ما در متنی، یک سلسله اطلاعات را عینی توصیف می‌کنیم، منظورمان این است که دارای چنان کیفیتی هستند که همه کسانی که درباره آنها تحقیق می‌کنند، آنها را می‌پذیرند.

در این توصیف، آن چه مهم است تأکید کیفیت عمومی تفکر علمی است؛ یعنی این که این گونه تفکر بی‌طرفانه و عاری از آرای شخصی است. بنابراین می‌توان آن را به دیگران منتقل کرد و آن را تکرار نمود؛ یعنی اگر قرار باشد تاریخ به نحوی به عنوان علم پذیرفته شود باید در آن خصیصه‌ای یافت که مانند علوم طبیعی پاسخ‌گوی نیاز به عینیت باشد؛ یعنی انتظار داریم که کمال بی‌طرفی در تاریخ متجلی باشد.^{۳۰}

معنای این حرف این است که ارزش‌ها و هنجارهای زندگی خصوصی مورخ به هیچ وجه نباید اجازه دخالت داشته باشد. مورخ مجاز نیست که ارزش‌های فردی و شخصی خود را وارد حوزه کار و مطالعات خود کند.^{۳۱} در این صورت است که مورخ می‌تواند تاریخی عینی و منطبق بر واقع بنویسد. این دیدگاه که به دیدگاه آیین‌های شناخت معروف است بر

این باور است که واقعیت وجود بیرونی دارد و معرفت نتیجه اتصال با جهان خارج است^{۳۲} و علم نتیجه کشفیات است.^{۳۳} بنابراین برای دستیابی به تاریخ عینی، مورخ باید با بی‌طرفی و عدم دخالت تعصب‌ها به تحلیل داده‌های تاریخی بپردازد.^{۳۴}

پرسش اساسی در تاریخ این است که آیا می‌توان تاریخ عینی و بدون دخالت ارزش‌ها نوشت؟ در پاسخ به این پرسش، منقدان بر این باور هستند که این امر امکان‌پذیر نیست؛ زیرا جدا نمودن فرد از اعتقاداتش امری ناممکن است. بنابراین هدف عدم دخالت و تأثیر باورها در تحقیقات است. اتکینسون معتقد است عینیت فارق از ارزش‌ها، امری محال و ناممکن است.^{۳۵} والش نیز معتقد است عینیت علمی با عینیت تاریخی متفاوت است. او تاریخ بی‌طرفانه را نه تنها والا نمی‌داند بلکه آن را غیر ممکن می‌خواند.^{۳۶}

مسئله دیگری که تاریخ را از عینیت دور می‌سازد گزینش در تاریخ است اما آیا گزینش در تاریخ سبب سلب عینیت در تاریخ می‌شود؟ و گزینش در تاریخ به چه معنا است؟ آن چه اهمیت دارد این است که اگر تعهدات شخصی مورخ بر پرسش‌های او تأثیر بگذارد خدشه‌ای بر عینیت وارد نمی‌شود.^{۳۷} علاوه بر آن، عرصه اعمال اختیار مورخ محدود است و چنین نیست که مورخ بتواند به هر گزینشی دست بزند. گزینش‌ها در حد انتخاب برخی موضوعات و داده‌ها است. در این مقاله، فارغ از درستی یا نادرستی این نگرش‌ها، به دنبال بازیابی نظر مقریزی در باب عینیت در تاریخ هستیم.

عینیت در تاریخ از نظر مقریزی

مقریزی چه رویکردی را به این مقوله داشته است. آیا از نظر او، تاریخ بدون توجه به باورها و ارزش‌ها وجود دارد؟ آیا مورخ می‌تواند در تحقیقات، ارزش‌های خود را نادیده گیرد؟ محدوده تأثیرگذاری ارزش‌های مورخ تا کجاست؟

با بررسی گزاره‌های ارائه شده به وسیله مقریزی مشخص شد که او حصول معرفت تاریخی را امکان‌پذیر می‌داند. نشانه‌های فراوانی بر صحت این ادعا دلالت می‌کند. مهم‌ترین آنها، اعلام مقریزی بر تصدیق ایمانش با شناخت زندگانی پیامبر⁶ است و

دیگری پیدا کردن راه خطاب و صواب بر اساس زندگی گذشتگان و حواث روزگاران قبل و بحث مهم عبرت‌آموزی از سرنوشت اقوام و ملت‌های پیشین است که بارها در کتاب‌های او بیان شده است. این موارد نشان دهنده این مسئله است که گزاره‌های تاریخی برای مقریزی یقین‌آور و قابل اعتماد هستند. نگاه او بر این امر قرار دارد که آن چه در گذشته اتفاق افتاده را می‌توان از راه درست و تبیین مناسب درک نمود و آن چه به وسیله مورخ درک شده همان چیزی است که در گذشته اتفاق افتاده است؛ چون در غیر این صورت، دیگر جایی برای عبرت‌آموزی و پندپذیری از آن باقی نخواهد ماند.^{۳۸}

جهت‌گیری مقریزی نسبت به ارزش‌ها

دخالت ارزش‌ها یکی دیگر از مسایل مهم در تاریخ نوشته‌های مورخان است؛ چرا که دخالت ارزش‌ها در تاریخ ممکن است تاریخ را از مسیر صحیح خارج نماید. این امر دو جهت دارد، اول این که مورخ بر اساس گرایش‌های خاص و باورهای خود از پی‌گیری درست وقایع باز بماند و تاریخ غیر واقعی را به نمایش بگذارد. از طرف دیگر ارزش‌ها و باورهای مورخ، او را در جهت سوق دادن به برخی موضوع‌ها کمک می‌کند و مورخ بر اساس روشی صحیح و با استفاده از روایت‌های مورد تأیید به بخش‌هایی از تاریخ که مورد غفلت قرار گرفته، توجه نماید بدون این که از مسیر درست خارج شود. این دسته از ارزش‌ها می‌تواند بر اساس علایق شخصی مورخ برجسته گردد اما تا زمانی که علایق او در نتایج بررسی‌ها تأثیری نداشته باشد، قابل پذیرش هستند.

تأثیر گرایش‌های مقریزی در موضوع‌های انتخابی

همان‌گونه که اشاره شد ممکن است مورخ بر اساس برخی گرایش‌های مذهبی، سیاسی و علایق شخصی به برخی از موضوعات، توجه بیشتری نشان دهد. این مسئله تا زمانی که او را در گزینش داده‌ها با اشتباه مواجه نسازد آسیبی به عینیت وارد نخواهد کرد. مقریزی به عنوان یک مسلمان دارای گرایش‌های مذهبی و دینی بوده و گرایش او در

انتخاب برخی موضوعات به وسیله او مؤثر بوده است.

به عنوان مثال، علاقه مقریزی به اهل بیت پیامبر 6 باعث توجه ویژه او به آنها می‌شود و او را ترغیب به نوشتن کتابی در این زمینه می‌کند. مقریزی شافعی مذهب، علی‌رغم عقایدش که می‌توانست متفاوت با مذهب اهل بیت 6 باشد به طور ویژه به این بخش از تاریخ اسلام که کمتر مورد توجه دیگران بوده و یا بر اساس برخی اغراض تحریف شده است توجه نشان می‌دهد. این بخش بیشتر مربوط به زندگی خاندان پیامبر اسلام 6 است که بعد از رحلت ایشان، مورد بی‌مهری قرار گرفتند و به اعتقاد مقریزی در حق ایشان کوتاهی صورت گرفت. او با این دیدگاه به تالیف دو کتاب درباره اهل بیت: با نام‌های «معرفة ما يجب لآل البيت النبوی من الحق علی من عداهم» و «النزاع و التخاصم فی ما بین بنی امیه و بنی هاشم» می‌پردازد. تأکید او در ابتدای کتاب معرفة ما يجب لآل البيت بر این امر قرار می‌گیرد که:

پس به درستی هنگامی که دیدم بیشتر مردم در حق اهل بیت پیامبر کوتاهی می‌کنند و از حق آنان اعراض می‌نمایند و در شأنشان اسراف می‌کنند و نسبت به جایگاهشان در نزد خدای تعالی جاهل هستند دوست داشتم تا در این رساله بر عظمت جایگاهشان دلالت کنم تا اهل تقوا را بر بزرگی مقدرشان راهنمایی کنم تا بدین ترتیب به حد و منزلتشان واقف گردند و هر آن چه خدا به آنها داده بود، تصدیق کنند.^{۳۹}

مقریزی علت اصلی نوشتن این کتاب را کسانی می‌داند که در حق اهل بیت: تقصیر کرده‌اند. لفظ مقصره به نظر می‌رسد بر کسانی اطلاق می‌شد که شأن و مقام اهل بیت: را کم نموده و جایگاه اهل بیت: را منکر شده‌اند.^{۴۰} او در این کتاب، هدف اصلی خود را، علاقه به راهنمایی این دسته بر عظمت مقام اهل بیت: عنوان می‌کند تا جایی که با گزاره‌هایی که ارائه می‌دهد جُهال و مقصران نسبت به قدر و منزلت اهل بیت: وقوف پیدا

نمایند و این علم سبب تصدیق آنان شود.^{۴۱} او با استناد به آیه ۳۳ سوره احزاب که به آیه تطهیر معروف است بر این گفتار خود شاهد می‌آورد. او تفسیرهای متعددی از شیعه و سنی درباره این آیه می‌آورد و درباره دلایل درستی و یا نادرستی این اقوال بحث می‌کند^{۴۲} تا با استناد به روایت‌ها و داده‌ها، تصورات نادرست جاهلان را تصحیح کند.

مقریزی در *النزاع و التخاصم*، دشمنی بنی‌امیه با بنی‌هاشم را جدالی دیرین معرفی می‌کند و ظلم و ستم تاریخی آنان را نسبت به خاندان رسول گرامی اسلام⁶ تشریح می‌نماید. هدف او از تألیف این کتاب آن است که جایگاه بنی‌امیه را در زمان پیامبر⁶ به همگان بشناساند. بنابراین او با ادعای قریش، مبنی بر قرابت با پیامبر⁶ در رسیدن به خلافت جدال می‌کند. او بر این باور است که اگر قرابت علت رسیدن به این مقام است کسی در قرابت و سابقه و وصیت نمی‌توانست با امیرالمؤمنین حضرت علی⁷ رقابت کند.^{۴۳} اظهار نظر او درباره خلافت عباسی، زمانی انجام می‌شد که عباسیان در مصر عامل مشروعیت بخش ممالیک بودند. او در این کتاب به ظلم و ستم بی‌حد بنی‌عباس بر اهل بیت پیامبر⁶ اشاره می‌نماید. مقریزی این کتاب را در مدت ده سال اقامت خویش در دمشق و در ایام ملک ناصر تألیف کرد. او به صراحت عباسیان را به مانند بنی‌امیه ظلم کننده در حق اهل‌بیت: معرفی می‌نماید و جنایات آنان را می‌شمارد.

عبارت‌های مقریزی نشان می‌دهد که او تاریخ را همراه با ارزش‌های درونی مورخ دارای موجودیت می‌داند؛ چرا که در مقدمه هر دو کتاب، هدف خود را رسیدن به حقایقی می‌داند که تا کنون مورد غفلت قرار گرفته است. توجه به ارزش‌های دینی در دیگر اثر او «*متاع الاسماع*» هویدا است. در این کتاب نیز مقریزی با هدف برطرف نمودن و زایل کردن جهل از دیدگان کسانی که شناختی نسبت به پیامبر⁶ ندارند به نوشتن این کتاب همت می‌کند. او محتوای کتاب را برای آن می‌نویسد که معتقد است انسان در مناصب مهم دولتی و اداره ولایت، بدون شناخت پیامبر⁶ و سیره او ممکن است به ورطه گمراهی و خطا بیافتد و به این ترتیب بر لزوم پرداختن به کتاب تأکید می‌کند.^{۴۴}

غیر از ارزش‌های دینی و مذهبی، ارزش‌های ملی نیز در انتخاب این موضوع به وسیله مقریزی تأثیرگذار بوده است تا جایی که می‌توان تألیف مهم‌ترین اثر او، یعنی *المواعظ و الاعتبار* را که درباره وطن مورخ است، ناشی از حس میهن پرستی و ارزش‌های ملی او دانست. او در مقدمه آن به روشنی درباره این سرزمین با عبارت‌هایی که نشان‌دهنده این احساس درونی است مصر را *مسقط الرأس* خود و وطن خاص معرفی می‌نماید که او همه همتش را برای حفظ آثار آن از خطر فنا قرار داده است و به جمع‌آوری اخبارش می‌پردازد.^{۴۵} به این ترتیب او با این حس ارزشمند، نه تنها به جهت‌گیری در تاریخ نمی‌پردازد بلکه گرایش او به مذهب و وطن در دور گردیدن از خطا برای خوانندگان و از بین بردن خطر از بین رفتن بسیاری از وقایع مربوط به سرزمینش مؤثر است.

دیدگاه مقریزی درباره دخالت دادن ارزش‌ها در گزاره‌های تاریخی

در باب عدم عینیت تاریخ، آن چه مورد تأکید مورخان و فلاسفه قرار گرفته تأثیر ارزش‌های شخصی مورخ در نتیجه‌گیری‌های تاریخی و تحلیل وقایع است. این امر به عنوان یکی از موارد محل عینیت تاریخ مطرح می‌شود. مقریزی تأثیر برخی گرایش‌ها و دخالت ارزش‌ها را در گزاره‌های تاریخی سبب ابطال گزاره‌ها می‌داند و با این شیوه بر عدم صحت و کذب این گزاره‌ها رأی می‌دهد به عنوان مثال، او درباره علت نام‌گذاری یکی از کوچه‌های محله مزار به نام کوچه حسین، معتقد است:

عامه مردم گمان می‌کنند که قبر حسین بن علی بن ابیطالب در آن است ولی

این کذب محض، افترا و افک است. همان‌طور که در حاره برجوان قبری را

متعلق به جعفر صادق می‌دانند در حالی که این قبر متعلق به ابی تراب نخشبی

است و قبر دیگر را که متعلق به یکی از صحابه می‌دانند و این‌ها از اکاذیبشان

است. برای این که عزتی را برای خود به وجود آورند این‌ها را به خود نصب

می‌کنند.^{۴۶}

داوری مقریزی در ارائه این روایت، با بیان این نکته اهمیت می‌یابد که او با اظهارات تند بر ضد بنی‌امیه و بنی‌عباس در کتاب *النزاع*، طرفداری و گرایش خود را نسبت به اهل بیت: نشان می‌دهد و حتی موجب آن می‌شود که هم عصرانش او را از نسل فاطمیان بدانند. او با بی‌طرفی و واقع‌گرایی به ارزیابی این روایت اقدام می‌کند. از نظر او انتساب به این افراد از آن جهت صورت گرفته است که بتوانند موقعیتی در بین مردم برای خود کسب نمایند.

عوامل محیط سیاسی و اجتماعی فرد، دوستان، اطرافیان و همکاران هم می‌توانند به عنوان عامل مؤثر بر معرفت مطرح باشند. انسان اگرچه دارای اراده‌ای آزاد است اما در عمل مغلوب اندیشه و تصمیم جمع است و هماهنگ با جمع فکر می‌کند.^{۴۷} مقریزی با درک چنین تأثیری، این عوامل را سبب انحراف فرد از واقعیت و عدم درک حقیقت معرفی می‌کند. بنابراین درباره رد ادعای ابن حزم در باب نسب فاطمیان می‌گوید:

آن چه ابو محمد در باب انتساب فاطمیان گفته است... ابو محمد در قرطبه

بوده و پادشاهان آن جا از بنی‌امیه بوده‌اند که از دشمنان این قوم (فاطمیان)

هستند. پس آنها این نقل‌ها را اشاعه داده‌اند تا آن جا که این نقل‌ها مشهور شد.

در حالی که کسانی هم هستند که آنها را از اهل بیت می‌دانند.^{۴۸}

بدین ترتیب ابن حزم تحت تأثیر محیط سیاسی اندلس که تحت حاکمیت امویان قرار دارد و همین‌طور نوشته علمای پیشین؛ یعنی نوشته‌های ابن رزام و اخو محسن گرفتار استنباط غلط و درک نادرست شده است. هم‌چنین مقریزی با تأیید شعر شریف رضی از علمای شیعه که تأییدی بر انتساب فاطمیان به اهل بیت پیامبر^ﷺ است این‌گونه می‌آورد که او انتساب این شعر را به خود رد نمود اما وقتی پدر و برادر شریف، نسبت به این اقدام او خشم گرفتند او قسم خورد که از روی ترس و تقیه این کار را انجام داده است.

مقریزی بر این نکته تأکید می‌کند که بنا بر گفته ابن اثیر، در زمان القادر بالله عباسی سندی نوشته شد که برخی قضات و فقها بنا بر شرایط خاص مجبور به امضای آن شدند.

مقریزی بر این باور است کسانی که بر صحت این انتساب تأکید دارند، معتقدند امضای این سند از روی تقیه و ترس بوده است و از طرف دیگر احتجاج به قول کسانی که به نسب شناسی علم ندارند، صحیح نیست.^{۴۹}

بنابراین ارائه یک روایت صحیح در صورتی امکان‌پذیر خواهد بود که مورخ در نهایت بی‌طرفی، آرامش و بدون تعصبات و گرایش‌ها بتواند روایت تاریخی را ارائه دهد. با وجود شرایط خاص سیاسی که برای فرد ایجاد می‌شود تاریخ عینی و علمی دچار خدشه خواهد بود. بنابراین اظهار نظر شریف را دور از حقیقت اعلام می‌کند چون شرایط بیان یک روایت حقیقی را نداشته است. علاوه بر آن، مرتبه علمی افرادی را که درباره یک مطلب علمی اظهار نظر می‌کنند در درستی، نادرستی و عینیت داده‌ها حائز اهمیت می‌داند و همان‌طور که در روش او نیز منعکس است اعتبار داده‌های تاریخی را به ارائه آنها از جانب اهل معرفت و صاحبان علم منحصر می‌کند. از این جهت، درستی این روایت و استناد مورخان به ادعای افرادی که در علم نسب سررشته‌ای ندارند دلیلی بر غیر واقعی بودن و نادرستی آن اعلام می‌نماید.^{۵۰}

توجه ویژه مقریزی به خلفای فاطمی و هم‌دردی آشکارش با آنها، تعاریف ویژه او از سادات حسینی مصر^{۵۱} و پذیرفتن ادعای انتساب فاطمیان به امیرالمؤمنین حضرت علی^۷ و حضرت فاطمه (س)^{۵۲} با وجود انکار این ادعا از طرف مورخان هم عصر سنی مذهب وی^{۵۳} سبب شده است که عده‌ای اعتبار کتاب‌های او را زیر سؤال ببرند. به عنوان نمونه یک نویسنده در تحشیه بر نسخه خطی *تعاطف بلافاصله* پس از عبارت مقریزی درباره نسبت فاطمیان عنوان می‌کند که رابطه نویسنده با تکذیب آن چه متخصصان درباره اعتبار شجره نسب فاطمیان گفته‌اند و تلاش او برای تمجید و تحسین اقدامات ایشان، توجیه پذیر به نظر می‌رسد. مقریزی می‌خواسته هم از موقعیت فاطمیان حمایت کند و هم گزارشی طرف‌دارانه از حکمرانی ایشان بنویسد.^{۵۴}

این دیدگاه از جانب بسیاری از شرح حال‌نویسان مقریزی هم بیان شده است و آن‌را

دلیلی برعلاقه مقریزی به فاطمیان دانسته‌اند. بیان این مطلب از جانب شاگرد او، ابن تغری بردی و ابن حجر مؤید این است که گرایش مقریزی به فاطمیان از سوی هم عصرانش هم احساس شده است.^{۵۵} ابن حجر به وصف مقریزی از کتاب *ابن خلدون* اشاره می‌کند و تعریف مقریزی نسبت به *تاریخ ابن خلدون* را بازی با کلمات و طریقه جاحظیه می‌داند و می‌گوید او با روش بلاغت، کلمات را به گونه‌ای زینت داده است که شما چیزی را حسن می‌بینید در حالی که حسن نیست. او تصریح می‌کند که سرور ما، مقریزی در تعظیم ابن خلدون افراط کرده و این نبوده است مگر آن که ابن خلدون نسب بنی عبید را صحیح دانسته است و آنها را فرزندان علی ۷ می‌خواند او بر این نکته اشاره می‌کند که مقریزی معتقد بود این موارد طعن به سبب مراعات عباسیان بوده است. ابن حجر سپس این نکته را یادآور می‌شود که چون مقریزی منتسب به فاطمیان بود، دوست داشت که ابن خلدون نسب آنها را اثبات کند.^{۵۶}

سखाوی، شجره‌نامه مقریزی را در کتابش آورده است. در این شجره‌نامه، نسب مقریزی تا امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب ۷ ادامه می‌یابد.^{۵۷} به نظر می‌رسد اگر بخواهیم پذیرش انتساب فاطمیان به امام جعفر صادق ۷ را به جهت نگرش رأفت آمیز او نسبت به بنی هاشم و علویان و یا به جهت همراهی او نسبت به اصول تشیع بپذیریم و در نتیجه دخالت این گرایش در ارائه داده‌ها به حساب آوریم باید این تذکر داده شود که مورخان بزرگی چون ابن عبدالظاهر،^{۵۸} ابن طویر^{۵۹} و ابن خلدون^{۶۰} اعتبار ادعای فاطمی‌ها را پذیرفته‌اند. مورخان و بزرگانی چون خواجه رشیدالدین فضل‌الله، خواجه نصیرالدین طوسی و حمدالله مستوفی بر درستی نسب فاطمیان تأکید نموده و این عمل عباسیان را به سبب دشمنی و عداوت القادر دانسته‌اند.^{۶۱}

از طرف دیگر، عباسیان که این اعتبار را مخدوش اعلام کرده‌اند تا یک قرن پس از تأسیس فاطمیان، هیچ واکنشی در برابر این نسب‌نامه نشان ندادند. اولین بار در زمان حکومت القادر عباسی در سال ۴۰۲ هـ است که جلسه‌ای تشکیل گردید و در آن از قضات،

فقها و اشراف خواسته شد تا با رد ادعای فاطمیان از آنها براءت جویند. در این جلسه تأکید شد که فاطمیان از نسل دیصان قرمطی هستند و هیچ ارتباطی با امیرالمؤمنین حضرت علی ۷ ندارند.^{۶۲}

علاوه بر آن، شایعه الوهیت الحاکم، نسخ شریعت به دست خلفای فاطمی و متهم کردن آنها به زندقه و ثنویت می‌تواند برگرفته از تبلیغات منفی عباسیان برای مقاصد خاص سیاسی باشد. اگر در زمان این واقعه دقت شود می‌توان به علت این عکس‌العمل پی‌برد. در این دوران عباسیان، بخش اعظم سرزمین‌های خود را از دست داده بودند و حکومت‌های مستقل و نیمه مستقل در ایران و شمال آفریقا، سلطه سیاسی و دینی خلافت را به چالش جدی کشانده بودند. به همین سبب، عکس‌العمل عباسیان نسبت به حاکمیت فاطمیان که نه تنها از بعد سیاسی بلکه از بعد معنوی نیز در تعارض با عباسیان قرار گرفته بود به نظر قابل توجیح است.

عباسیان برای بدنام کردن فاطمیان، آنها را به قرامطه نسبت دادند، چون قرامطه با هتک حرمت خانه خدا و تغییر در احکام اسلامی، وجهه خوبی در میان مسلمانان نداشتند. بنابراین علت این انتساب به آنها و همین‌طور به یهود، یک موضع‌گیری سیاسی است نه اعتقادی. فاطمیان از انتساب به امیرالمؤمنین حضرت علی ۷ موفقیت زیادی به دست آورده بودند و با این ادعا مشروعیت دینی و سیاسی ایشان مورد چالش قرار می‌گرفت.

علاوه بر این ادعای نام، بحث دیگری باز می‌شود که به اعتقادات و عقاید اسماعیلیه مربوط است. بسیاری از مورخان اهل سنت به دلایلی که بیان شد نسبت به عقاید اسماعیلیه با نگاه‌های جانب‌دارانه و گرایش‌های خاص سیاسی موضع‌گیری داشته‌اند و گاه نسبت‌های ناروا به آنها داده‌اند. مقریزی با اذعان به این مطلب در کتاب *اتعاظ الحنفی* به صراحت بیان می‌کند:

امروز بیشتر مردم نسبت به اعتقادات فاطمیان در جهل هستند و من دوست

دارم که آن چه در کتاب‌های آنها بیان شده و از آن دوری شده را روشن

نمایم.^{۶۳}

به این ترتیب مقریزی با مراجعه به منابع اصلی اسماعیلیان، در صدد تبیین و روشن کردن حقایق مربوط به آنها برآمد.

کتاب‌های «النزاع و التخاصم فی ما بین بنی امیه و بنی هاشم» و «معرفة ما یجب لآل البیت نبوی من الحق علی من عداهم» دو نمونه از آثار مقریزی درباره بنی هاشم و اهل بیت پیامبر⁶ است. او بدون توجه به مذهب رسمی خود به پالایش داده‌ها می‌پردازد و آرای مورخان را در این کتاب‌ها نقد می‌کند. آرای مقریزی نشان از آن دارد که وی نسبت به برخی گزاره‌های موجود در این کتاب‌ها انتقاد داشته است. بنابراین می‌کوشد که بررسی جدیدی نسبت به برخی گزاره‌ها و ادعاها در تاریخ داشته باشد.

مهم‌ترین ادعایی که بنی امیه برای سهم بردن خود از خلافت مطرح می‌نماید بحث الائمة من قریش است. آنان بر این عقیده هستند که بنی امیه در نسب با پیامبر مشترک بوده و به همین سبب استحقاق خلافت را داشته است. آنها با این ادعا که کلمه قریش، لفظ عام است و بر همه طوایف و قبایل قریش می‌تواند بار معنایی یابد خلافت را مشروع دانستند. مقریزی در رد این ادعای قریش در برابر امیرالمؤمنین حضرت علی و اهل بیت پیامبر⁶ به مقایسه آنها با خاندان ابوسفیان می‌پردازد. ابتدا جایگاه امیرالمؤمنین حضرت علی⁷ را در اسلام، سبقت او در ایمان، زهد، تقوا، غزوات او، کیفیت اسلام و قرابت او را با ابوسفیان مقایسه می‌نماید و این گزاره را مطرح می‌کند که ابوسفیان قابل مقایسه با احدی از مسلمانان در این موارد نیست چه رسد به حضرت علی⁷.^{۶۴}

مقریزی به اسلام آوردن ابوسفیان به دست عباس و برخورد پیامبر⁶ با او اشاره می‌کند و سپس به برخوردهای فرزندان ابوسفیان با اهل بیت پیامبر⁶، جنگ با امیرالمؤمنین حضرت علی⁷، سم دادن به امام حسن⁷، قتل امام حسین⁷، حمل زنان او بر شترهای بی محمل، اراده بر کشف عورت علی بن حسین⁷، کشتن فرزندان عبیدالله بن عباس به

وسیله بسر بن اوطاة و اقدام معاویه در کشتن نه نفر از فرزندان امیرالمؤمنین حضرت علی 7 و عقیل اشاره می‌کند. او با این توصیف‌ها، این ادعا را که آنها مستحق خلافت و جانشینی پیامبر 6 بودند زیر سؤال می‌برد.^{۶۵} هم چنین استنباط او از عادل‌ترین حاکم بنی‌امیه؛ یعنی عمر بن عبدالعزیز جالب است. او عمر را یک چشم در میان کوران توصیف می‌نماید و می‌گوید:

او اگر عادل بود بر منصبی که استحقاق آن را نداشت و متعلق به دیگری بود

تکیه نمی‌زد.^{۶۶}

او در النزاع و التخاصم به تحلیل و بررسی عملکرد بنی‌امیه می‌پردازد و با گزینش اخبار صحیح درباره جایگاه بنی‌امیه در حکومت پیامبر 6 بر نادرستی بسیاری از اخبار تأکید می‌کند.^{۶۷} او با این اقدام خویش، ادعاهای ایشان و بنی‌عباس را در قرابت با پیامبر 6 به چالش می‌کشد. او با ارائه تصویری روشن از عملکرد آنان و ظلم و ستمی که بر خاندان رسول 6 روا داشتند به مقایسه آنان و راه و روش پیامبر 6 می‌پردازد و تأکید می‌کند کجا چنین رفتارهایی با سیره و روش پیامبر 6 شباهت دارد.^{۶۸}

گزینش وقایع

تاریخ پر است از نقل‌های فراوان و متفاوت که گاه مورخان را مجبور می‌سازد برای نقل واقعه درست از میان چندین روایت به کاوش بپردازند و از تعداد زیاد روایت، یکی را انتخاب نمایند. یا این که گاه مورخان برای نوشتن یک پدیده تاریخی، علاوه بر کمک گرفتن از شواهد و مدارک موجود باید با استفاده از قدرت تعقل و تدبر، وجوه ناپیدای وقایع را کامل کنند. یا برای تحلیل درست اوضاع پیرامونی باید به تعلیل عوامل مختلف بپردازند تا استنباطی صحیح از وقایع به دست آورند.

اگر چه مقریزی در نوشتن کتاب‌های خویش به انبوهی از آثار گذشته توجه کرده است بی‌تردید، تردیدی جدی در درستی بسیاری از آنها داشته است. او به اختلاف روایت‌ها و

آرای علما واقف بوده است و به این مطلب در ابتدای *المواعظ* اشاره می‌کند. به همین دلیل برای این که خود را از اتهام اشتباهات تاریخی دور کند تصریح می‌نماید که هر نقلی از کتابی و از عالمی آورده به همان کتاب ارجاع داده است تا بدین ترتیب خود را از عهده خطاهای دیگران رهایی بخشد.^{۶۹}

او بعد از نقل از کتاب، به تحلیل می‌پردازد و علت نادرستی خبر را می‌آورد. به عنوان مثال درباره حفر راهی بین بلاد بربر و اندلس به دست اسکندر و ساختن پل بر روی آن و کناره‌گیری کشتی‌ها در این تنگه که به واسطه عرض کم با دشواری همراه بوده است، بر عدم درستی این مطالب تأکید می‌کند و وجود اخبار این تنگه قبل از اسکندر را دلیل خویش بیان می‌کند.^{۷۰} او درباره حفر کانال سوئز نیز به همین ترتیب بر تصور برخی نویسندگان مبنی بر حفر آن به دست اسکندر خط بطلان می‌کشد.^{۷۱}

داوری عملکرد مقریزی

رویکرد مقریزی اگرچه از یک طرف نشان‌دهنده تأثیر گرایش‌های دینی و سیاسی او در بررسی تاریخ، گزینش مواد و انتخاب موضوعات آن است، از طرف دیگر نشان از آن دارد که او خود از تأثیر گذاردن تعصبات و گرایش‌ها در تاریخ مطلع بوده و سعی داشته تا با تحلیل درست و منطقی از وقایع و استفاده از داده‌ها، نظر درست را تبیین کند. گرایش‌ها، او را از جاده عدالت خارج نکرده و فقط در انتخاب موضوع تأثیرگذار بوده است. نشان این ادعا این است که هیچ کدام از نویسندگان در این باب بر او خرده نگرفتند و این عمل او مورد انتقاد علمای اهل سنت آن عصر قرار نگرفت.

در حالی که مورخ بزرگی چون ابن تغری بردی در باب تحلیل مقریزی درباره حکومت ممالیک، از نوشته‌ها و تحلیل‌های استادش انتقاد می‌کند و تأکید می‌نماید که درباره برخی مطالبی که او نسبت به ملک ناصر برقوق بیان کرده است باید تأمل نمود اما درباره دیگر موضوع‌ها اظهار نظری نمی‌کند.

ابن تغری بردی بر هر شرح استادش بر حکومت ملک ظاهر و ملک ناصر، شرح جدیدی می‌نویسد و تحلیل دیگری ارائه می‌دهد و می‌گوید در باب آن چه مقریزی در این

باب آورده، صواب است که خلاف آن گفته شود. او در باب تعاریفی که مقریزی از ملک ظاهر آورده است عکس‌العمل نشان می‌دهد و آن را بر اثر توجه ویژه ملک ظاهر به مقریزی می‌داند. مقریزی در اظهاراتش درباره ملک ظاهر، او را اهل تدین، اهل گذشت و بزرگوار معرفی می‌کند و او را فرد می‌داند غیر از علمای حنفی را نمی‌خواند و به شدت در مذهب خویش متعصب بود. ابن تغری بردی استنباط می‌کند که چون ملک ظاهر، مقریزی را به حکومت خود خوانده بود، او را به خود نزدیک کرده و هم‌نشین خود نموده بود و منصب ولایت حسبه را به او واگذار نموده بود این تعاریف از او شده است و چون دیگر سلاطین مملوک سعی نکردند او را به خود نزدیک نمایند، مقریزی هم در بیان بدی‌های سلطنت آنها، هیچ امری را فروگذار نکرد و همه آنها را ثبت نمود.^{۷۲}

در این عبارات انتقاد صریح ابن تغری بردی نسبت به نوشته‌های استادش مشاهده می‌شود اما او بر این باور است که مقریزی در این زمینه معذور است؛ چون او از ارباب کمالات در این فن و مورخ زمان است به گونه‌ای که هیچ کدام از معاصرانش به او نمی‌رسند. او به دور از دولت بود و هیچ‌گاه سعی نکرد به آنها نزدیک شود و به این جهت از ثبت و ضبط قبایح و بدیهای ایشان دریغ نمود. به درستی که او ثقه بود. سپس عبارتی را از او نقل می‌کند که تا چه زمان مدح می‌کنی و هجو می‌کنی؟ پاسخ داد تا زمانی که نیکوکار نیکی نماید و بدکار بدی.^{۷۳}

این داوری ابن تغری بردی درباره استادش، در فهم این مطلب که مقریزی تا چه اندازه در شرح حال افراد، انصاف را رعایت می‌کند کافی است؛ چرا که مقریزی با وجود تعریفی که از ملک ظاهر می‌نماید او را سبک‌سر و نادان خطاب می‌کند و کسی می‌داند که اموال فراوانی را علی‌رغم همه کمبودهایی که دولت با آن مواجه بود، تلف نمود و زحمات فراوانی بر دولت تحمیل کرد ولی این مشقّات، بعد از او مشخص شد و چون دوران حکومت وی طولانی نشد، فرصتی فراهم نبود تا مدح یا ذم وی گفته شود.^{۷۴}

این امر، بیان‌گر آن است که مقریزی بدون در نظر گرفتن ارتباطش با ملک ظاهر به توصیف ویژگی‌های این پادشاه می‌پردازد. مقریزی به دلیل فجایع زیادی که در دولت

ممالیک اتفاق می‌افتاد از همه مناصب دولتی فاصله گرفت. وی حاضر نشد حتی چند صباحی در منصب قاضی القضاة خدمت نماید و به تدریس و نوشتن روی آورد. او برای مدتی ترک وطن نمود و مدتی در مجاورت کعبه سکنا گزید. این فاصله سبب شد تا راحت‌تر بتواند حوادث زمانش را تحلیل کند اما افرادی چون ابن تغری‌بردی به سبب اتصال به حکومت و مناصب حکومتی سعی در پوشش وقایع داشته و از بیان همه آن چه منزلت و مشروعیت حاکمان را با خطر مواجه می‌کرد، طفره می‌روند. به عنوان نمونه، او در این باره می‌گوید:

ملک اشرف برسبای در مدت حکومت خود ظلم بسیار کرد و شیخ تقی‌الدین

هم چیزهای خوبی که درباره او می‌گفتند از بین برد، البته او معذور بود.^{۷۵}

نتیجه‌گیری

اعتبار سنجی و عینیت‌یابی گزاره‌های مورخان با روش جدید و شیوه‌هایی که مورخان غربی ارائه نموده‌اند امری است که دیر زمانی از آن نمی‌گذرد اما این امر همواره دغدغه بسیاری از مورخان، علما و فقهای مسلمان از سده‌های پیش بوده است تا بتوانند با شناخت ثقه یا نائقه بودن افراد، در اعتبار آثارشان داوری نمایند. باید اعتراف کرد که این کاری بسیار مشکل است و شاید درباره همه داده‌های مورخان امری غیر قابل اجرا باشد. با این حال در این تحقیق با روش ارائه شده در فلسفه انتقادی تاریخ با استفاده از برخی روش‌های موجود به ارائه دیدگاه مقریزی در باب عینیت تاریخ پرداختیم و مشخص شد که او رسیدن به معرفت تاریخی را امری ممکن و حتی واجب تلقی می‌کند. البته او تاریخ را به عنوان منبعی معرفت بخش معرفی می‌نماید و علاوه بر آن، معرفت تاریخی را قابل حصول می‌داند.

درباره این که آیا ارزش‌های وجودی مورخ و دیدگاه‌های او تأثیری در تاریخ‌نگاری دارد با اندک عبارات‌های اشاره شده از جانب او مواجه می‌شویم که نشان دهنده این مسئله است که او از تأثیر عوامل مخرب محیطی، اعتقادی و سیاسی بر رویکرد افراد در تاریخ

آگاه بوده است. تا جایی که این تأثیر در انحراف مورخی، چون ابن حزم درباره نسب نامه فاطمیان و جهت‌گیری ناصحیح او مؤثر بوده است.

او شرایط سیاسی حاکم بر مصر در زمان خود را سبب جهل و انحراف مردم از اعتقاد درست نسبت به فاطمیان می‌داند. او حتی این تلقی را در نوشتن *النزاع و التخاصم* نشان می‌دهد و با نوشتن این کتاب از رویکرد بسیاری از مورخان گذشته در توجیه حکومت بنی امیه و بنی عباس انتقاد می‌کند. با توجه به این موارد می‌توانیم مقریزی را مورخی معرفی نماییم که تاریخی عینی را باور دارد که می‌تواند حاوی و حامل ارزش‌های مورخ باشد و با گزینشی صحیح اخبار گذشته را انتقال دهد.

پی‌نوشت‌ها

۱. ادوارد هالت کار، *تاریخ چیست*، ترجمه حسن کامشاد، چاپ پنجم، انتشارات خوارزمی، تهران: ۱۳۷۸، ص ۳۴.
۲. همان.
۳. همان.
۴. تقی‌الدین احمد بن علی مقریزی، *المواعظ و الاعتبار فی ذکر الخطط و الاثار*، ایمن فؤاد سید، بی‌جا: مؤسسه الفرقان، ۱۴۲۲ هـ، ج ۱، ص ۲۰۴ - ۲۰۵.
۵. همان، ۲۰۷.
۶. همان.
۷. همان.
۸. تقی‌الدین احمد بن علی مقریزی، *اغاثة الامة فی كشف الغمة*، بی‌جا: مکتبه الاسرة، بی‌تا، ص ۳۳.
۹. مقریزی، *المواعظ*، پیشین، ج ۱، ص ۶۷۷.
۱۰. همو، *امتاع الاسماع بما للنبي 6 من الاحوال و الاموال و الحفده المتاع*، محمد عبدالحمید النمیسی، بیروت: دارالکتب العلمیه، بی‌تا، ج ۱، ص ۳.
۱۱. همو، *المواعظ*، پیشین، ج ۱، ص ۲۰۴.
۱۲. همان، ص ۲۰۷.
۱۳. همان، ص ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۷ و در بسیاری از روایت‌ها.
۱۴. همان، ص ۵۶۲.
۱۵. همان، ص ۶۷۷.

۱۶. حفیظ الله فولادی، معرفت و جامعه، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۴، ص ۲۸۸.
۱۷. مقریزی، المواعظ، پیشین، ج ۱، ص ۲۰۵ - ۲۰۶.
۱۸. همان، ص ۳۵۴.
۱۹. همو، اغاثه الامه، پیشین، ص ۷۲.
۲۰. حفیظ الله فولادی، پیشین، ص ۲۸۸.
۲۱. مقریزی، المواعظ، پیشین، ج ۱، ص ۷ - ۸.
۲۲. همان، ص ۱۴۶.
۲۳. همان، ص ۱۸۲.
۲۴. ر. ک: همان، ج ۱ - ۲ - ۳ - ۴.
۲۵. ر. ک: همو، اغاثه الامه، پیشین، حوادث مربوط به دوران ملک ظاهر بیبرس و ملک ناصر.
۲۶. آر. اف. اتکینسون و دیگران، فلسفه تاریخ، ترجمه حسینعلی نودری، تهران: طرح نو، ۱۳۷۹، ص ۳۲.
۲۷. برایان فی، پارادایم شناسی علوم انسانی، ترجمه مرتضی مردیها، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۳، ص ۲۸۹.
۲۸. مایکل استنفورد، درآمدی بر فلسفه تاریخ، ترجمه احمد گل محمدی، تهران: نشر نی، ۱۳۸۲، ص ۹۳.
۲۹. همان، ص ۹۳.
۳۰. دبلیو اچ والش، مقدمه‌ای بر فلسفه تاریخ، ترجمه ضیاءالدین طباطبایی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳، ص ۱۰۵ - ۱۰۹.
۳۱. آر. اف. اتکینسون و دیگران، پیشین، ص ۴۶ - ۴۸.
۳۲. دبلیو اچ والش، پیشین.

۳۳. برایان فی، پیشین، ص ۲۹۰.
۳۴. دبلیو اچ والش، پیشین، ص ۲۳.
۳۵. نوذری، پیشین، ص ۳۲.
۳۶. والش، پیشین.
۳۷. همان، ص ۳۵.
۳۸. مقریزی، المواعظ، پیشین، ج ۱، ص ۶۷۷.
۳۹. همو، معرفة ما يجب لآل البيت النبوی من الحق علی ما عداهم، رمضان البدری و احمد مصطفی قاسم، بی‌جا: دارالحدیث، ۱۴۱۹، ص ۱۷۹.
۴۰. مدرسی طباطبایی، مکتب در فرایند تکامل، ترجمه هاشم ایزدیناه، تهران: کویر، ۱۳۸۶، ص ۹۳.
۴۱. مقریزی، معرفة ما يجب لآل البيت نبوی من الحق علی من عداهم، پیشین، ص ۱۷۸ - ۱۷۹.
۴۲. همان.
۴۳. همو، النزاع و التخاصم، صالح الوردانی، بی‌جا: الهدف الاعلام، بی‌تا، ص ۳۲.
۴۴. ر. ک: مقریزی، امتناع الاسماع بما للنبي ﷺ من الاحوال و الاموال و الحفده المتناع، پیشین، ج ۱، ص ۳.
۴۵. همو، المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط و الآثار، پیشین، ص ۲۰۵.
۴۶. همان، ج ۳، ص ۱۴۴.
۴۷. حفیظ الله فولادی، پیشین، ص ۳۰۸.
۴۸. مقریزی، تعاط الحنفاء، جمال الدین الشیال، قاهره: بی‌نا، ۱۹۶۷، ج ۱، ص ۱۷.
۴۹. همان، ص ۳۶.
۵۰. همان.

۵۱. مقریزی، *المواعظ*، پیشین، ج ۱، ص ۶۵.
۵۲. مقریزی، *اتعاظ الحنفا*، پیشین، ج ۱، ص ۱۶ - ۳۶.
۵۳. ابن حجر، ابن تغری بردی و ابن خلکان.
۵۴. جمال‌الدین شیال، *مقدمه بر اتعاظ الحنفا*، قاهره: بی‌نا، ۱۹۶۷، ج ۱، ص ۵۴.
۵۵. ر. ک: ابن تغری بردی، *النجوم الزاهرة*، موقع الوراق، مکتبه الشامله، بی‌تا، ج ۴، ص ۳۲۸؛ ابن حجر عسقلانی، *انباء الغمر*، موقع الوراق، مکتبه الشامله، ج ۱، ص ۲۳۸.
۵۶. ابن حجر عسقلانی، *رفع الاصر عن قضاء مصر*، موقع الوراق، مکتبه الشامله، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۰۱.
۵۷. ر. ک: سخاوی، *التبر المسبوك في ظل السلوك*، بولاق: بی‌نا، ۱۸۹۶، ص ۲۱ - ۲۴.
۵۸. ایمن فؤاد سید، *الروضه البهیة الظاهرية في خطط المعزیه الفاطمیه*، قاهره: بی‌نا، ۱۹۹۶ م، ص ۶ - ۷.
۵۹. ر. ک: شمس‌الدین محمد ابن الزیات، *الکواکب السیارة فی ترتیب الزیارة*، مصر: الازهر، مکتبه الازهریه للتراث، ص ۱۷۶؛ مقدمه ایمن فؤاد سید، بر کتاب *نزہة المغتاتین ابن طویر*، ص ۱۴.
۶۰. ابن حجر، *رفع الاصر عن قضاء مصر*، بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۰۱.
۶۱. عبدالله ناصری طاهری، *فاطمیان در مصر*، قم: پژوهشکده حوزة و دانشگاه، ۱۳۷۹، ص ۳۴۸، ۳۵.
۶۲. ابن اثیر، *الکامل*، بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا، ج ۱۲، ص ۵۴۸۵، ۱۷۴.
۶۳. مقریزی، *اتعاظ الحنفا*، پیشین، ج ۱، ص ۹۴.
۶۴. همو، *النزاع و التخاصم*، پیشین، ص ۳۲.
۶۵. همان، ص ۳۲ - ۳۳.
۶۶. همان، ص ۳۹.
۶۷. همان، ص ۳۱.

۶۸. همان، ص ۸۸.

۶۹. همان.

۷۰. همان، ص ۳۷.

۷۱. همان.

۷۲. ابن تغری بردی، *النجوم الزاهرة*، پیشین، ج ۴، ص ۱۸۷.

۷۳. همان.

۷۴. همان، ص ۱۴۴.

۷۵. همان، ص ۱۷۸.